

صبر و نمراد معروف آید اولی در کوه فارسیه بانگ
سکون الیه در کشت جلیبی و بویله در و صبر صدر املق جائز و در
همان روز بدیدیم که طمخ خود ایتیم یافت. همان اول کون کوروم که طمخ
بدلسم کرد که نیز اقسوس عدو صبر و نایم دادند. که شکست صفا و صبر
با که صبر و ثبات و بیدار بود در آن در آن نفس و شیطان اولی زیاد و روش
بهر که در آن راحت کرد ای بیهوده. و درین وقت نام پناهی بین
بخت حافظه و انقباض خرد آن بود. حافظه همی و صبر هر که نفس نری
ایدی. که بر بندگی نام می دادند. که ایام شکست بند نون ما که جان
در دین **و در انصاف** که بر خرد آن آسوار بمانست که بود. خردن امر
که هر ی همان اولی که ایدی پس اولی که بی در. صفت مهر بر آن مهر و نشانی
که بود. بخت صفتی اول مهر و نشانی الیه در که ایدی مراد عهد است
دارت اول اسرار و محبت دن بر سنه ناقص اولدی و بندر. عاشقان
زمره بر آرزو بمانست. عاشق امر ارباب امانت زمره سبزه
لازم چشم کوه بمانست که بود. لا اوم که ما عذر بی معنی که ایدی
چشم همان اولی که ایدی اما نماند مراد در دوز که انسان قبول عشق در
عشق و کلدر نتم که شیخ عطا صفت الطیبه تعیین عشق در که کلک که عشق
و ارد و اما در یو قدر **صنوی** قدر سیکان را عشق صفت و در دینت
دور از اجزای در دوز و در دینت. هر که را در عشق هم شد در دینت
گذشت از کرم و اسلام هم. از صفت نرس که مر ایتیم نسبت تا اوم شیخ
ما و جان صورت که در و کجی صیاح و قلمه دکن بنه. نوبی زلف آن
جان خوشی جانت که بود. سنگ زلف رایحه می همان جا تک

بالی

نوسنی

مدنی که ایدی خطاب خرابه در. طایر نعل و کهر نیت در که خود شنید
نعل و کهره طاب یو قدر یوحه خورشید. همی آن در علی معین کانت که
نوبه. انجین معدن و کان عملنده در که ایدی پس طالب فیض یو قدر خورشید
فیاضی به نعل بود. رنگ خون دل کار که نهان حید اری. خرم خون دل
و کس که نهان طور سن. همی آن در آب نعل تو حیا نیت که بود. همی آن
سنگ تک عملکده عیان در که ایدی خطاب خرابه در. کشته بر عینه خود را
بزیارت می آید. کشته غم که صفت تک زیا نیت کل. زانکه بیچاره همان
دل نکر است که بود. زانکه بیچاره همان ناظر و حضور بود که ایدی حیا
ما و ناقصه و ضوایا حسیتم. ای حافظه صفت ناقصه شمس صفتی که و
کوستر. که درین جوی ز آب روانست که بود. زمره ابرو مانت اول آب
روان دکن در که ایدی مراد چشمه آب فالدی خون اکل و دیگر صوی دن
مراد صفتی در **و در انصاف** در صفت دوستی نشان که کلام در آن جا از آرد
دوستی در صفتی دیک که کل مراد می بود. همی کوه در. همان دوستی بر کل
که در صفتی نماند. عداوت غامی فوج بر زمره عدد صبر کوه مراد دوست
نقرون فایده دعوت و در اید و کس همان در. چو همان جوانی بخت باطن
با نوان. چو کس می نیک بهمان سن زنده. عرت المادان. که در دوز
کس جان که از این صفتی نماند. زمره ایش آغز سنی بکرسن ای جان
که بوست تک خاک کوه. حال صفا چو تک طالب عشق سن عاقل عزت
ای که که در عالم قبضه و مضمون امر سکار در مان المار و دیگر صفت کل
مراد عالم بسط در خمار دن. مراد عالم قبض در. شیب حقیقت حقیقت
دان که نمود آرد و کار ما. صفا صفت کجی صفتی صفت بیل زمره مر

صفا صفت کجی صفتی صفت بیل

نشان امر از